

## افتخار به ایرانی - اسلامی بودن

### افتخار به ایرانی بودن شعری از دیوان محمودیه از محمود صانعی پور

قصه ایران، قصه مردمان سخت کوش  
قصه ایران، قصه امثال سلمان پارسی  
قصه ایران بود قصه کاوه آهنگران  
آن زهاکان اینک مال مردم خورده اند  
رمز وراز بیدادگری دان این چنین  
ایران بوده دایم سرزمین دانش گران  
کاوشگران هرروزه بیندشهری دگر  
از قفقاز تا خراسان بزرگ آوازه دار  
ذره ذره درشهر و صحاری دارد نگین  
مام ایران ده ها دارد در رحم دردزایمان  
تا برانند زین وطن، سلاطین زور و زر  
صد هزاران سال زین سرزمین قهرمان  
تا فجری آید و زایشی دگر گردد برون  
زین فجر هرگز ندیده بودند بوفان کور  
سلطه جویان، حمله سخت کردند به ما  
آری، انقلاب ما است، همان صراط مستقیم  
گفتمان مهر بر دشمن خونخوار مخوان  
گفت لشگری آرای از بسیجیان با وفا

مییرند یک عمر بار مسئولیت ها بدوش  
تا مشق گیرند از سرور صاحب سروش  
تا داد خود گیرند، از زهاکان مار دوش  
بایدش نابود گردد این فرقه ایران فروش  
اذان بی هنگام مردم باشددایم گوشوار گوش  
به گیتی شدند زحمت، گوهر فروش  
از لاهیجان تا اردبیل زایشگران پرخروش  
از کوه دماوند و تفتان وسهند دارد خروش  
از این تمدن هر دم زاید، صدها نقوش  
زایشی در هر عصر از زنان پر خروش  
تا فرو ریزند در وطن هر چه میهن فروش  
کی میهن تهی بوده از مردمان پر خروش  
انفجار نور، کان غافلان را برده ز هوش  
لیک بیدار گشتند در جهان مظلومان خموش  
ایران در دفاع، لبیک گویان شد، لاله پوش  
چون خمینی داشت، تبر ابراهیمیان بدوش  
دشمن اسلام از ما به تن دارد صدها خدوش  
از خیر اندیشان، صلابت مردان یک جیوش

ای بسامردم از دولت ها گشتند ملول  
آنانکه موش بودند پیش مردان قهرمان  
از سفره رنگین مردم چنان شد دریغ  
ای تفا بر سلاطین زر و دلار و احتکار  
این تمدن ، این صلابت ، این سرزمین  
آقازاده ها کیف کنند با مرکب های شیک  
مال ملت را نگرچنین به یغما رفته است  
درد ما یک نیست که یکی در مانش کند  
با قانون و مشی این دولتها مقدر نیست  
این پاک سازی لازم تا سریش دشمنان  
روزی این مشی گیرد تمام عرض و طول  
گفتنی ها باید گفتن در اقتضای مصلحت  
من افتخار دارم به اندیش مردان وطن  
محمود مفتخر باشد به ایرانی-اسلامی خود

محمود صانعی پور 9/1385

آقازاده دیدندوشنیدندسخن های فرهت فروش  
مردم گریه سانان را بدیدند درچنگال موش  
مرد خانه ازسطل آشغال گیرد باری بدوش  
ای بدا بر سلاطین معرفت ، هستند خموش  
که جای جای آن زر است و ارزش های خویش  
فقیران درگرداب ذلت باشند با حال پریش  
کاخ گردیده ، یا برج ، یا منابع خوردند ز پریش  
لشگر شیاطین حصرکردند دزدیهای خویش  
آنچه نهادینه شده در قالب دولت گردیده سریش  
گنده گردد از کلونی های تجری در حال پریش  
طوفانی سخت که نتوان کردحل با تدبیرخویش  
تو یا پند گیری تا مماشات باشد همچون سریش  
که مرتب نقد گویند وندارند خوفی ازجان خویش  
زین سبب میکشد بار تکلیف و مسئولیت بدوش